گوشه ای از تاریخ خوزستان

مقدم، اعتماد

سال 1302 شمسی بود از طرف وزارت امور خارجه‏ بسمت کارگذار مهام خارجه عربستان(در آن اوقات به خوزستان‏ عربستان گفته میشد)تعیین شدم و از طریق کرمانشاه بغداد بصره به محمره(خرمشهر)عزیمت نمودم علت مسافرت از راه‏ بغداد این بود که راههای خشکی و ارتباط این استان بمرکز کشور که میبایستی از لرستان و خاک بختیاری عبور نماید تقریبا مسدود و غیر قابل عبور بود.کسی خیال نمیکرد روزگاری راه سوشه لرستان‏ و راه آهن جنوب این استان زرخیز را به پای‏تخت کشور متصل‏ و مربوط نماید،حدود آبی ایران از ابو الخضیب متعلق به عراق‏ و نهر خین در ساحل شط العرب شروع شده و تا خلیج فارس امتداد دارد،مناظر قشنگ و نخلستانهای سبز و خرم کنار شط العرب‏ و رودخانه کارون که از دور چشمک میزدند مرا بوجد و سرور درآورده لذت میبردم و از این نعمت بی‏کرانی که خداوند به‏ میهن عزیز ما ارزانی داشته در شگفت و حیرت بودم هر قدر مناظر طبیعی این منطقه دلفریب و لذت‏بخش بود متأسفانه بندر محمره کثیف و غیر از چند خانه که نسبتا ابرومند بود بقیه خانه‏ها از گل ساخته شده یا بصورت کپر(کپر را با شاخه‏های درخت‏ خرما میساختند)بود و مناظری غیر مطبوع و لدخراش ایجاد میکرد و این بندر مهم را بصورت شهری‏ مرده و دور از تمدن نشان میداد.در محمره سه اداره گمرک،پست،کارگذاری و یکنفر تلگرافچی‏ موجود بود و آنها هم قفط بکارهای مربوط بخود مشغول بودند و بهیچوجه حق مداخله در سایر امور نداشتند تمام ما یحتاج و ضروریات شیخ خزعل و عمال او از خارج بدون پرداخت‏ حقوق گمرکی وارد می‏شد و اغلب اجناس بعضی اشخاص دیگر نیز بنام‏ شیخ از گمرک خارج میشد و سوء استفاده‏هائی بعضی از مأمورین گمرک میکردند انتظامات،اجرای‏ عدالت،امور مالی و سیاسی و غیره عموما در اختیار عمال شیخ بود،نه قانونی در آنجا مجری‏ (\*)اقای مهدی اعتماد مقدم(عکس بالا)فرزند مرحوم اعتماد السلطنه وزیر انطباعات دوره‏ ناصری و مظفری متولد سال 1266(هـ.ش.)در تهران تحصیلات خود را در مدرسه علوم سیاسی نموده‏ سپس وارد خدمت وزارت خارجه شده در اسلامبول،باطوم،تفلیس و انقره مکرر مأموریت داشته‏ و چندی نیز کارگذار خوزستان بوده که این خاطرات یادگاران سفر ایشان است.بعد بوزارت دادگستری‏ آمده چندی مدیر کل اداری و مستشار و رئیس شعبه در دیوان کشور بوده‏اند.اکنون در حال بازنشستگی‏ از خدمات رسمی شغل وکالت دادگستری را برگزیده‏اند.

نه مأمور مسئولی متصدی امور!خلاصه جان،مال،ناموس و بالاخره همه‏چیز مردم تحت‏ نظر و اراده عمال شیخ بود برحسب ظاهر نظمیه‏ای تشکیل داده بودند و عده هم به اسم پلیس با لباس متحد الشکل ولی بی‏اندازه کثیف و مفلوک موجود بود و ریاست آنها هم با یکنفر حاجی عزت‏ افندی نام که از مأمورین شهربانی بصره زمان عثمانیها بود اداره میشد و این اداره هم فقط مأمور اجرای دستورات عمال شیخ که قدرت مطلقه داشتند می‏بود.

وضعیت آبادان از خرمشهر بدتر و اسف‏انگیزتر بود زیرا آنجا هیچگونه اداره وجود خارجی نداشت و تمام کارها در دست یکنفر شیخ موسی نام که از طرف شیخ خزعل معین و فعال‏ ما یشاء بود و عده غلام زیر دست داشت که برتق و فتق امور مردم میپرداختند و هیچگونه مسئولیتی‏ نداشتند و هرچه می‏خواستند میکردند آذوقه و ضروریات مردم عموما بصورت انحصار و درآمد هنگفتی از این راه نصیب شیخ و عمال او میگردید واقعه‏ای بنظرم رسید که ذکر آن بی‏مناسبت‏ نیست روزی در کارگذاری بمن خبر دادند عده‏ای در حدود دوازده نفر سرودست گشسته از آبادان‏ بوسیله موتور آبی فرار کرده و بخرمشهر آمده در کارگذاری متحصن شده‏اند پس از آنکه علت‏ تحصن سوال شد اظهار داشتند زنی در خانه‏ای روی ساج چند عدد نان پخته و دو عدد آنرا برای‏ یکی از آشنایان خود میبرده در بازار غلامهای شیخ موسی به آن زن تصادف کرده نان را از دست‏ او میگیرند و بعد او را کتک زده چادر از سرش می‏افتد و کشان‏کشان او را به نزد شیخ موسی‏ میبرند زن بیچاره ناله و زاری میکرد و مردم را بکمک میطلبید.ما هر قدر به غلام‏ها التماس کردیم‏ از«تقصیر»این زن گذشته و رهایش نمایند گوش بحرف ما نداده ما را هم مضروب و مجروح کردند چون عده ما زیاد بود بقوه قهریه زن را از دست آنها نجات داده بخانه‏اش فرستادیم.غلامهای شیخ‏ موسی رفتند کمک گرفته بسراغ ما بیایند ما هم از وحشت و نتیجه امر چاره نداشتیم بااین‏حال‏ از آبادان فرار کرده و در اینجا متحصن شویم معلوم شد چون تهیه نان در آبادان در انحصار اشخاص است‏ و این زن ندانسته و در خانه خود نان پخته باید مجازات و جریمه شود.

البته با منخابره تلگراف بشیخ خزعل که در اهواز بود از طرف شیخ جواب رسید که متحصنین‏ را با اطمینان کامل بحمل خود روانه نمایم.

پس از ورود به محاصره،مرکز کارگذاری،ملاحظه نمودم علامت و مارک اوراق کارگذاری‏ بعنوان عربستان نوشته و چاپ شده تعجب کردم سرزمینی که مهد تمدن ایران و مقر سلطنت شاهنشاهان‏ با عز و شان ایران بوده و آثار باستانی آن زینت موزه‏های دنیا است چگونه بنام عربستان یاد و اسم‏ اصلی آن فراموش شده آنرا تغییر داده و به خوزستان تبدیل نمودم این عمل مورد پسند عمال شیخ واقع‏ نگردید و اظهار عدم و رضایت کرده بودند!

روزی نماینده بانک شاهنشاهی شعبه محمره بکارگذاری آمد که بانک عمارت و باغ مسکونی‏ رئیس بانک را که در کنار رودخانه کارون واقع است از شیخ خزعل بمبلغ پانزده هزار تومان خریده و قباله آن تنظیم و تقاضا داریم کارگذاری صحت معامله را گواهی نماید.

این ساختمان بوسیله بانک ساخته شده و طبق قرارداد بعد از ده سال باید بشیخ واگذار شود و فعلا چون ده سال تمام‏شده بانک از شیخ خریداری کرده است.

چون اطلاع داشتم اراضی خرمشهر خالصه دولت است و صحت و گواهی چنین معامله برخلاف‏ مصلحت دولت میباشد اظهار داشتم قبل از کسب تکلیف و اجازه از وزارت خارجه نمی‏توانم معامله را تصدیق نمایم مراتب را بوزارت خارجه تلگراف و کسب تکلیف کردم و ضمنا اشاره بخالصه بودن‏ اراضی نمودم.

وزیر امور خارجه وقت نظریه اهمیت مسئله موضوع را در هیئت دولت مطرح و از قراریکه بعدا اطلاع پیدا کردم اکثر وزراء میگویند بهتر است دستور داده شود قباله گواهی گردد!ولی رئیس‏ دولت با نظر آنها جدا مخالفت و دستور میدهد بکارگذاری جواب بدهند از گواهی قباله خود- داری شود.

متهم به نماینده بانک جواب دادم قباله در تهران باید گواهی شود این عمل برای شیخ خیلی‏ گرانآمد و زنگ خطری بود که بعدها با تحریکاتی که از تهران و جاهای دیگر میشد مقدمات طغیان شیخ‏ بر علیه رئیس دولت شروع گردید.

دولت ظاهرا حاکمی برای خوزستان معین و اعزام میداشت و مقر حکومت در شوشتر بود و اداراتی‏ هم در شوشتر و دزفول موجود بود ولی قدرت حکومت و مامورین تا حدود اهواز بود و در قلمرو حکومت‏ منطقه شیخ به هیچکس اجازه مداخله داده نمی‏شد و حاکم هم دست‏نشانده و جیره‏خوار شیخ مرعوب می‏ کرد که هیچوقت دولت بفکر خوزستان نباشد و هروقت مسافری از راه بصره و محمره آمد و شد می‏کرد و شخص مزبور از متنفذین و اعیان و اشراف و مامورین عالیرتبه دولت بود.فورا مامورین شیخ‏ مسافر را به محمره دعوت کرده و از او پذیرایی میکردند و به مناسبت مقام و اهمیت بآنهاهدایا و وجه نقد پیش‏کش میکردند که در تهران قدرت شیخ را برخ دولت کشیده و حکومت مطلقه او باقی و برقرار باشد در مرکز سیاستمداران بجان یکدیگر افتاده هر دسته نغمه‏ای مینواختند و مخالفین رئیس دولت با متنفذین‏ و روسای محلی ولایات ارتباط پیدا کرده و مشغول تحریکات بودند،از جمله ایادی آنها بخوزستان آمده‏ شیخ را بر علیه رئیس دولت تحریک میکردند با تماس‏هائی که شیخ با خارج و داخل کشور داشت بالاخره‏ علم طغیان بر علیه رئیس دولت افراشته شد و مشغول جمع‏آوری عده از اعراب دشه و آنها را مسلح می‏ نمودند و تظاهراتی میکردند.کمیته‏ای هم بنام قیام سعادت در اهواز تشکیل داده طرفداران دولت را تهدید می‏کردند که بآنها ملحق شوند.

رئیس ژاندارمری که بعدا فرمانده عده نظامی شوشتر نیز گردید علنا برخلاف دولت قیام‏ کرده و همدساستان با شیخ شده بود و میخواست عده‏اش را که در شوشتر بودند تسلیم نظریات شیخ‏ نماید ولی افسران جزء آن عده و سربازان با کمال شهادمت در مقابل اوامر فرمانده مقاومت کرده‏ حاضر به تسلیم نشدند و در قلعه سلاسل سنگربندی و ایستادگی مینمودند و اهالی هم محرمانه به آنها کمک میکردند.هنوز وسیله ارتباط تلگرافی با تهران قطع نشده بود.وزیر امور خارجه وقت مرحوم فروغی‏ تلگرافی بمن مخاطره کرده دستور داده بود شیخ را ملاقات و پیام و نصایح او را ابلاغ نمایم.چون‏ تمام وسایل نقلیه از طرف عمال شیخ توقیف و برای حمل و نقل عده و اسلحه تخصیص داده شده بود تلگرافی‏ بشیخ باهواز نمودم که ماشینی فرستاده باهواز رفته مشار الیه را ملاقات نمایم.بمن خبر دادند ماشین‏ فرستاده شد.مصمم حرکت شدم.در ماشین یکنفر عرب مسلح بود که توحش از او هویدا،گیس‏هایی‏ داشت که گویا سالها سروروی خود را اصلاح نکرده،با قیافه خشن و سبع در راه به پست‏هائی که گذاشته‏ بودند به عربی میگفت اسیر به اهواز میبرم!با این وضع و حال به اهواز وارد شدم و پس از کمی توقف در تلگرافخانه بسراغ شیخ رفتم‏. بقیه دارد